

پیشگفتار

کور او غلو و کچل حمزه

داستان پهلوانی های کور او غلو در آذربایجان و بسیاری از کشورهای جهان بسیار مشهور است. این داستان ها از وقایع زمان شاه عباس و وضع اجتماعی این دوره سرچشمه می گیرد.

قرن ۱۷ میلادی، دوران شکفتگی آفرینش هنری عوام مخصوصاً شعر عاشقی (عاشیق شعری) در زبان آذری است. وقایع سیاسی اواسط قرن ۱۶، علاقه و اشتیاق زیاد و زمینه ی آماده یی برای خلق آثار فولکلوریک در زبان آذری ایجاد کرد. شاه عباس اول با انتقال پایتخت به اصفهان و جانشین کردن تدریجی زبان فارسی به جای زبان آذری در دربار، و درافتادن با قزلباش و رنجاندن آن ها و تراشیدن شاهسون به عنوان رقیبی برای قزلباش، دل بستگی عمیقی را که از زمان شاه اسماعیل اول (در شعر آذری متخلص به خطایی) میان آذربایجانیان و صفویه بود از میان برد، و حرمت زبان آذری را شکست و مبارزه یی پنهان و آشکار میان شاه عباس و آذربایجان ایجاد شد. این مبارزات به شورش ها و قیام هایی که در گوشه و کنار آذربایجان در می گرفت نیرو می داد. و لاجرم مالیات ها سنگین تر می شد و ظلم خوانین کمر مردم را می شکست...

وقایع تازه، برای عاشق ها که ساز و سخن خود را در بیان آرزوها و خواست های مردم به خدمت می گمارند «ماده ی خام» تازه ای شد.

«عاشق» نوازنده و خواننده ی دوره گردی است که با ساز خود در عروسی ها و مجالس جشن روستاییان و قهوه خانه ها همراه دف و سرنا می زند و می خواند و داستان های عاشقانه و رزمی و فولکلوریک می سراید. عاشق ها شعر و آهنگ تصنیف های خودشان را هم خود درست می کنند.

علی جان موجی شاعر همین عصر شدت ناامیدی و اضطراب خود را چنین بیان می کند:

گنتمک گرک بیرنوز گه دیاره بوملکدن
 کیم گون به گون زیاده گلیر ماجرا سسی
 «موجی» خدادن ایسته. بوبحر ایچره بیرنجات
 گردابه دوشسه کشتی نئلر ناخدا سسی؟

ترجمه:

از این ملک باید به دیاری دیگر رخت سفر بست که غوغا و ماجرا روز به روز افزون می شود. موجی، در این بحر از خدا نجات طلب کن. که اگر کشتی به گرداب افتد، از ناله ی ناخدا چه کاری برمی آید؟

در دوران جنگ های خونین ایران و عثمانی به سال ۱۶۲۹ شورش همبسته ی فقیران شهری و دهقانان در طالش روی داد که شاه عباس و خان های دست نشانده اش را سخت مضطرب کرد. شورشیان مال التجاره ی شاه عباس و خان ها، و مالیات جمع آوری شده و هر چه را که به نحوی مربوط به حکومت می شد به غارت بردند و میان فقیران تقسیم کردند. حاکم طالش ساری خان به کمک خوانین دیگر، شورش آن نواحی را سرکوب کرد.

در قاراباغ مردی به نام میخلی بابا دهقانان آذربایجانی و ارمنی را گرد خود جمع کرد و به مبارزه با خان خانی و خرافات مذهبی پرداخت. وی با یاران خود در یکایک

روستاها می گشت و تبلیغ می کرد و روستاییان به امید نجات از زیر بار سنگین مالیات ها و ظلم خوانین و به قصد دگرگون کردن وضع اجتماعی، به گرد او جمع می شدند.

نهضت میخلی بابا آهسته آهسته قوت گرفت و آشکار شد و در سراسر قاراباغ و ارمنستان و نواحی اطراف ریشه گسترده و تبلیغ نهایی او به ناگاه به شورشی مسلحانه مبدل شد.

در جنوب آذربایجان اوضاع در هم تر از این بود. قیام جلالی لر (جلالیان) سراسر این نواحی را فرا گرفته بود. طرف این قیام، که بیش از سی سال دوام یافت، از یک سو سلاطین عثمانی بود و از یک سو شاه عباس و در مجموع، خان ها و پاشاها و فنودال ها و حکام دست نشانده ی حکومت مرکزی بود.

در گیرودار همین رویدادهای سیاسی و اجتماعی بود که آفرینش های هنری نیز گل کرد و به شکفتگی رسید و سیماهای حماسی آذربایجان از ساز و سوز عاشق ها بر پایه ی قهرمانان واقعی و حوادث اجتماعی بنیان نهاده شد و نیز هم چنان که همیشه و در همه جا معمول بوده است قهرمانان ادوار گذشته نیز با چهره های آشنای خود در جامه های نو بازگشتند و با قهرمانان زمان در آمیختند.

سیمای تابناک و رزمنده و انسانی کور او غلو از این چنین امتزاجی بود که به وجود آمد.

داستان زندگی پرشور توفارقانلی عاشق عباس که شاه عباس عروسش را از حجله می رباید و او تک و تنها برای رها کردن زنش پای پیاده به اصفهان می رود، در حقیقت تمثیلی از مبارزه ی آشکار و نهان میان آذریان و شاه عباس است. شاه عباس قطب خان خانی عصر و نماینده ی قدرت، و عاشق، تمثیل خلق سازنده ای است که می خواهد به آزادی زندگی کند.

ناگفته نماند که سیمای شاه عباس در فولکلور آذربایجان به دو گونه ی مغایر تصویر می شود. یکی بر این گونه که گفته شد، و دیگری به گونه ی درویشی مهربان

و گشاده دست که شب‌ها به یاری گرسنگان و بیوه زنان و دردمندان می‌شتابد. در ظاهر، سیمای اخیر زاده‌ی تبلیغات شدید دستگاه حکومتی و پاره‌ای اقدامات متظاهرانه‌ی چشم‌گیر و عوام‌فریبانه است که نگذاشته مردم ظاهرین و قانع، ماهیت دستگاه حاکمه را دریابند.

به هر حال، پس از این مقدمه، اکنون می‌پردازیم به نامدار داستان کوراولو: داستان کوراولو و آن چه در آن بیان می‌شود تمثیل حماسی و زیبایی از مبارزات طولانی مردم با دشمنان داخلی و خارجی خویش، از قیام جلالی‌لر و دیگر عصیان‌های زمان در دو کلمه: قیام کوراولو و دسته‌اش، قیام بر ضد فنودالیزم و شیوه‌ی ارباب و رعیتی است. در عصر اختراع اسلحه‌ی آتشین در نقطه‌ای از آسیا، که با ورود اسلحه‌ی گرم به ایران پایان می‌یابد.

نهال قیام به وسیله‌ی مهتری سال خورده علی کیشی نام، کاشته می‌شود که پسری دارد موسوم به روشن (کوراولو‌ی سال‌های بعد) و خود، مهتر خان بزرگ و حشم‌داری است به نام حسن خان. وی بر سر اتفاقی بسیار جزئی که آن را توهینی سخت نسبت به خود تلقی می‌کند دستور می‌دهد چشمان علی کیشی را درآورند. علی کیشی با دو کره اسب که آن‌ها را از جفت کردن مادیانی با اسبان افسانه‌ی دریایی به دست آورده بود، همراه پسرش روشن از قلمرو خان می‌گریزد و پس از عبور از سرزمین‌های بسیار سرانجام در چنلی بئل (کمره‌ی مه‌آلود) که کوهستانی است سنگلاخ و صعب‌العبور با راه‌های پیچا پیچ، مسکن می‌گزیند. روشن کره اسب‌ها را به دستور جادو مانند پدر خویش در تاریکی پرورش می‌دهد و در قوشابولاق (جفت چشمه) در شبی معین آب تنی می‌کند و بدین‌گونه هنر عاشقی در روح او دمیده می‌شود و ... علی کیشی از یک تکه سنگ آسمانی که در کوهستان افتاده است شمشیری برای پسر خود سفارش می‌دهد و بعد از این که همه‌ی سفارش‌ها و وصایایش را می‌گذارد، می‌میرد.

روشن او را در همان قوشابولاق به خاک می کند و به تدریج آوازه ی هنرش از کوهستان ها می گذرد و در روستاها و شهرها به گوش می رسد. در این هنگام او به کوراوغلو (کورزاد) شهرت یافته است.

دو کره اسب، همان اسب های بادپای مشهور او می شوند، به نام های قیرآت و دورآت.

کوراوغلو سرانجام موفق می شود حسن خان را به چنلی بل آورده و به آخور ببندد و بدین ترتیب انتقام پدرش را بستاند. عاشق جنون، اوایل کار به کوراوغلو می پیوندد به تبلیغ افکار بلند و دموکرات کوراوغلو و چنلی بل می پردازد و راهنمای شوریدگان و عاصیان به کوهستان می شود.

آن چه در داستان مطرح شده است به خوبی نشان می دهد که داستان کوراوغلو به راستی بر اساس وقایع اجتماعی و سیاسی زمان و مخصوصاً با الهام از قیام جلالی لر خلق شده است، نام شهرها و روستاها و رودخانه ها و کوهستان ها که در داستان آمده، هر یک به نحوی مربوط به سرزمین و شورش جلالی لر است. به علاوه بعضی از بندهای («قول» در اصل) داستان مثلاً سفر توقات و سفر ارزنجان، شباهت بسیاری دارد به حوادث و خاطراتی که در کتاب های تاریخ ضبط شده و در این جا صورت هنری خاصی یافته است. از طرف دیگر نام ها و القاب آدم های داستان به نام و القاب جلالی لر بسیار نزدیک است.

مورخ ارمنی مشهور تبریزی آراکل (۱۶۷۰-۱۶۰۲) در کتاب مشهور خود واغارشاپاد تاریخی در صفحه ی ۸۶ جوانانی را که به سرکردگی کوراوغلو نامی قیام کرده بودند چنین نام می برد: «کوراوغلو... این همان کوراوغلو است که در حال حاضر عاشق ها ترانه های بی حد و حساب او را می خوانند... گیزیر اوغلو مصطفا بگ که با هزار نفر دیگر قیام کرده بود... و این همان است که در داستان کوراوغلو دوست اوست و نامش زیاد برده می شود. این ها همگی جلالی لر بودند که بر ضد حکومت قیام کرده بودند.»

اما کوراوغلو تنها تمثیل قهرمانان و قیامیان عصر خود نیست. وی خصوصیت‌ها و پهلوانی‌های بابکیان را هم که در قرن نهم به استیلای عرب سر خم نکردند، در خود جمع دارد. ما به خوبی سیمای مبارز و عصیانگر بابک و جاویدان را هم که پیش از بابک به کوه زده بود در چهره‌ی مردانه‌ی کوراوغلو می‌شناسیم.

آن‌جا که کوراوغلو، پهلوان ایواز را از پدرش می‌گیرد و با خود به چنلی بل می‌آورد و سردسته‌ی پهلوانان می‌کند، ما به یاد جاویدان می‌افتیم که بابک را از مادرش گرفت و به کوهستان برد و او را سردسته‌ی قیامیان کرد.

کوراوغلو پسر مردی است که چشمانش را حسن خان درآورده و جاویدان نیز مادری دارد که چشمانش را درآورده‌اند. احتمال دارد که بابک، مدت‌های مدید برای فرار از چنگ مأموران خلیفه به نام‌ها و القاب مختلف می‌زیسته و یا به چند نام میان خلق شهرت می‌داشته و بعدها نیز نامش با نام کوراوغلو در هم شده سرگذشت خود او با وی درآمیخته.

داستان‌های دده قورقود که داستان‌های فولکلوریک و حماسی قدیمی‌تری هستند، در آفرینش داستان‌های کوراوغلو بی‌تأثیر نیست. آوردن وجوه شباهت این دو فعلا ضرور نیست.

قیام کوراوغلو نه به خاطر غارت و چپاول محض است و نه به خاطر شهرت شخصی و جاه‌طلبی یا رسیدن به حکمرانی. او تنها به خاطر خلق و آزادی و پاس شرافت انسانی می‌جنگد، و افتخار می‌کند که پرورده‌ی کوهستان‌های وطن خویش است. در جایی می‌گوید:

منی بینادان بسله دی

داغلار قوینوندا قوینوندا

تولک ترلانتار سسله دی

داغلار قوینوندا قوینوندا

*

دولاندا ایگیت یاشیما
یاغی چیخدی ساواشیما
دلایلر گلدی باشیما
داغلار قوینوندا قوینوندا

*

سفر ائيله ديم هر يانا
دئو لاری گتیردیم جانا
قیر آتیم گلدی جولانا
داغلار قوینوندا قوینوندا

ترجمه:

من از ابتدا در آغوش کوهستان پرورده شدم. شاهین ها در آغوش کوهستان نامم
را بر زبان راندند.

*

چون قدم به دوران جوانی گذاشتم، دشمن به مقابله ی من قد برافراشت. پهلووانان
در آغوش کوهستان گرداگرد مرا فرا گرفتند.

*

به هر دیاری سفر کردم، دیوان را به تنگ آوردم. اسبم «قیرآت» در آغوش
کوهستان به جولان درآمد.

کور او غلو نیک می داند مبارزه ای که عدالت و خلق پشتیبانش باشند چه نیرویی
دارد. او به هر طرف روی می آورد خود را غرق در محبت و احترام می بیند. همین
است که در میدان جنگ بدو جرئت می بخشد که با اطمینان خوانین و اربابان را ندا
دهد:

قیرآتی گتیردیم جولانا
 وارسا ایگیدلرین میدانا گلسین!
 گورسون دلایلرین ایندی گوجونو،
 بویانسین اندامی آل قانا، گلسین

*

کوراوغلو اییلمز یاغی یا، یادا،
 مردین اسگیک اولماز باشیندان قادا،
 نعره لر چکرم من بو دو نیادا
 گؤستررم محشری دوشمانا، گلسین!

ترجمه:

پاشا! اسیم «قیرآت» را به جولان در آوردم، اگر مرد میدانی داری گو پیش آید!
 اینک، بیاید و زور بازوی مردان بنگرد، و اندامش از خون گلگون شود.

*

کوراوغلو بر خصم و بیگانه سر خم نمی کند. مرد هرگز سر بی غوغا ندارد. نعره
 در جهان در می افکنم و برای دشمن محشری برپا می کنم. گو بیاید!

قدرت کوراوغلو همان قدرت توده های مردم است. قدرت لایزالی که منشأ همه ی
 قدرت هاست. بزرگ ترین خصوصیت کوراوغلو، تکیه دادن و ایمان داشتن بدین قدرت
 است. می گوید:

ایگیت اولان هنج آیریلماز انلیندن
 ترلان اولان سونا و نرمر گؤلوندن،
 یاغی آمان چکیر جومرد الیندن،
 لش لشین اوستونه قالایان منم.

ترجمه:

جوانمرد هرگز از ملت خویش جدا نمی شود. شاهین، امان نمی دهد تا از دریاچه ی او قویی به غارت برند. خصم از دست جوانمردان فریاد امان برمی دارد. منم آن کس که نعش بر نعش می انبارد.

*

او حتی برای يك لحظه فراموش نمی کند که برای چه می جنگد، کیست و چرا مبارزه می کند. همیشه در اندیشه ی آزادی خلق خویش است که چون بردگان زیر فشار خان ها و دستگاه حکومتیان پشت خم کرده اند. می گوید:

قول دنیه رلر، قولون بوینون بورارلار،

قوللار قاباغیندا گندن تیرم من!

ترجمه:

آن که برده خوانده شده لاجرم گردن خود را خم می کند. من آن تیرم که پیشاپیش بردگان در حرکت است.

روابط اجتماعی چنلی بل روابطی عادلانه و به همگان است. آن چه از تاجران بزرگ و خان ها به یغما برده می شود در اختیار همه قرار می گیرد. همه در بزم و رزم شرکت می کنند. کوراو غلو هیچ امتیازی بر دیگران ندارد جز این که همه او را به سرکردگی پذیرفته اند، به دلیل آن که به صداقت و انسانیتش ایمان دارند.

حتی کوراو غلو به موقع خود برای پهلوانانش عروسی نیز به راه می اندازد. زن های چنلی بل معمولاً دختران در پرده ی خان هاینده که از زبان عاشق ها وصف پهلوانی و زیبایی اندام پهلوانان را می شنوند و عاشق می شوند و آن گاه به پهلوانان

پیغام می فرستند که به دنبال شان آیند. این زنان، خود، در پهلوانی و جنگجویی دست کمی از مردان خویش ندارند.

نگار که به دلخواه از زندگی شاهانه خود دست کشیده و به چنلی بل آمده، تنها همسر کوراوغلو نیست - که هم‌رزم و هم فکر او نیز هست. نگار زیبایی و اندیشمندی را با هم دارد. پهلوانان از او حرف می شنوند و حساب می برند، و او چون مادری مهربان از حال هیچ کس غافل نیست و طرف مشورت همگان است. بند بند حماسه ی کوراوغلو از آزادگی و مبارزه و دوستی و انسانیت و برابری سخن می راند. دریغا که فرصت بازگویی آن همه در این مختصر نیست. این را هم بگویم که داستان کوراوغلو، در عین حال از بهترین و قوی ترین نمونه های نظم و نثر آذری است و تاکنون ۱۷ بند (قول) «در آذری» از آن جمع آوری شده و به چاپ رسیده که در آذربایجان، در تراز پرفروش ترین کتاب هایی است که به زبان آذری طبع شده است.

* - از مقاله ای با نام عاشیق شعری که صمد بهرنگی با استفاده از «تاریخ مختصر ادبیات آذری» نوشته است. اصل مقاله در مجله ی خوشه ۱۶ مهر ماه ۴۶ (شماره ی ۳۳) چاپ شده است.

منبع: قصه های صمد بهرنگی: کتاب اول جلد اول مجموعه قصه ها

(ناشر: کتاب ارزان ۱۹۹۸) چاپ اول

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴